**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه61 – 20/ 12/ 1396 آیه 231 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه :

استاد گرامی در جلسه گذشته بحث ظن به زمینه‌سازی برای گناه را مطرح کردند و معنای امساک و تسریح را در دو آیه 229 و 231 متفاوت دانسته، به بررسی معنای ﴿فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ﴾ از نگاه مرحوم آقای خویی پرداختند. ایشان در این جلسه فرمایش مرحوم آقای خویی در تفسیر آیه را رد می‌کنند و سپس به بررسی سند و متن روایت بزنطی می‌پردازند.

در مورد آیه شریفه ﴿وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾[[1]](#footnote-1) بحث می‌کردیم. مرحوم آقای خویی بر خلاف گفته مفسران فرموده است که این‌جا کلمه ﴿بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ﴾ به معنای حقیقی خود است و ﴿أَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ به معنای این است که می‌توانید با آن‌ها ازدواج مجدد داشته باشید.

**ظهور خلاف همه**

چند نکته در مورد فرمایش مرحوم آقای خویی مطرح است. نکته اول این است که ایشان ﴿فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ﴾ را به معنای حقیقی گرفته‌اند اما من با تتبّع ناقص دیدم که همه مفسران ﴿بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ﴾ را به معنای مجازی شارفن بلوغ الاجل گرفته‌اند. این‌که ما بر خلاف گفته همه مدعی مطلبی شویم، صحیح نیست چون چیزی که اعتبار دارد ظهور نوعیه است. وقتی همه جور دیگری می‌فهمند نمی‌توان گفت ظاهر کلام این است؛ ظاهری که هیچ کس نمی‌فهمد. مطلب مهم این است که معنای حقیقی مقدمه برای ظهورسازی است. اصالة الحقیقة می‌گوید اصل این است که ظاهر کلام معنای حقیقی باشد. این اصل در جایی است که ظهور عرفی کلام روشن نباشد و جایی که همه معنای مجازی می‌فهمند مجرای اصالة الحقیقة نیست. من تعبیری در جلسه قبل کردم که می‌خواهم آن را اصلاح کنم. گفتم اصالة الحقیقة بازگشت به اصالة الظهور می‌کند، این مبنای دیگران است. ما این طوری مشی نمی‌کنیم و می‌گوییم اصل این است که ظهور طبق حقیقت باشد و مرحله بعدی این است که وقتی ظهور اثبات شد اصل این است که مراد متکلم طبق ظهور باشد. بیان ما که می‌گوییم اصالة الحقیقة صغرای ظهور را درست می‌کند، در جایی است که در مورد ظهور شک داشته باشیم اما جایی که همه مردم یک جور می‌فهمند معنایش این است که ظهور طبق آن است و شکی باقی نمی‌ماند تا مجرای اصالة الحقیقة باشد.[[2]](#footnote-2)

نکته دوم این است که ظاهر آیه این است که مرجع ضمیر ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ﴾ و ﴿فَأَمْسِکُوهُنَّ﴾ یکی است.

در مورد ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ﴾ روایات زیاد به علاوه کلمات متعددی از قدمای مفسران داریم که مراد از آن مطلّقه‌ای است که در عده بوده، هنوز از عده خارج نشده است. من سریع نگاه کردم به این مفسران برخورد کردم که از کلماتشان استفاده می‌شد که مراد از ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً﴾ مراجعه در عده است: مجاهد، قتاده، حسن بصری، عطاء خراسانی، ابن عباس، ثور بن زید دیلی، شافعی، عطیّه، مسروق، ربیع بن انس، ضحّاک، سدّی و عبد العزیز. هر کسی که پیدا کردم ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً﴾ را معنا کرده بود که در ایام عده شخص می‌خواهد برگردد. البته فی الجمله اختلافاتی جزئی در نحوه تفسیرش هست ولی همه می‌گویند منظور شخصی است که به خاطر این‌که به زن آزار برساند در پایان مدت عده به او مراجعه می‌کند و مراد از ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ﴾ مراجعه به قصد اضرار است.

این معنا که در کلمات مفسران بالاتفاق گفته شده است، در روایات اهل بیت علیه السلام هم آمده است. من یکی از آن‌ها را دیروز خواندم و سنداً و متناً در موردش صحبت می‌کنیم.

**روایت بزنطی**

در فقیه وارد شده است: روی البزنطی عن عبد الکریم بن عمرو عن الحسن بن زیاد عن أبی عبد الله علیه السلام.[[3]](#footnote-3) بزنطی احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی است و در وثاقتش بحثی نیست. شیخ صدوق به بزنطی دو طریق ذکر کرده است. یک طریقش که اجماعی و معتبر است این است: ابی و محمد بن الحسن رضی الله عنهما عن سعد بن عبد الله و الحمیری که عبد الله بن جعفر حمیری است جمیعاً عن احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد بن ابی نصر.[[4]](#footnote-4) همه اشخاص این سلسله بالاتفاق ثقه هستند. طریق دیگری هست که ما آن را هم صحیح می‌دانیم ولی بحث‌هایی در موردش وجود دارد. و رویته عن ابی و محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنهما محمد بن علی ماجیلویه را هم ثقه می‌دانیم عن علی بن ابراهیم عن أبیه. بحث مختصری در مورد ابراهیم بن هاشم مطرح است که قدما یعنی کسانی مثل شهید ثانی برای روایت ابراهیم بن هاشم تعبیر حسنه می‌آورند ولی بنا بر تحقیق روایت ابراهیم بن هاشم صحیحه است نه حسنه. بحثی در طریق نیست.

نفر بعدی عبد الکریم بن عمرو است. در وثاقت عبد الکریم بن عمرو خثعمی بحثی نیست ولی به عنوان واقفی شناخته شده است. اگر احمد بن محمد بن ابی نصر قبل از وقف از او اخذ کرده باشد صحیحه می‌شود و اگر بعد از وقف اخذ کرده باشد، چون ثقه است خبر موثقه می‌شود. البته در خصوص احمد بن محمد بن ابی نصر چون خودش زمانی واقفی بوده است این احتمال وجود دارد که در زمان وقف از عبد الکریم بن عمرو اخذ کرده باشد.

ما در مورد اشخاصی مثل ابن ابی عمیر، صفوان و کسانی که از بزرگان امامیه بوده‌اند می‌گوییم در زمان وقف اخذ نکرده‌اند و هیچ سابقه وقف هم ندارند. اما بزنطی این طور نیست و سابقه وقف داشته است و از وقف بازگشت می‌کند و بیشترین شکست را هم به واقفه همین بزنطی وارد می‌کند. پسر عموی بزنطی اسماعیل بن مهران از واقفه بوده و بر وقفش هم باقی مانده است ولی این احمد بن محمد بن ابی نصر که برمی‌گردد و بعضی کرامات امام رضا علیه السلام را این طرف و آن طرف نقل می‌کند، در شکست واقفه خیلی مؤثر بوده است. عبارتی در غیبت شیخ طوسی است که از کتاب نصرة الواقفه موسوی که از واقفه بوده نقل می‌کند وقتی به صفوان و این جور اشخاص می‌گوییم دلیل شما بر امامت امام رضا علیه السلام چیست همه به احمد بن محمد بن ابی نصر ارجاع می‌دادند. او چون سابقه وقف داشته است زبان آن واقفه را خوب می‌فهمیده که چگونه با آن‌ها حرف بزند. می‌گوید: أ ترسلوننی إلی ذلک الصبی‏ الکذاب‏.[[5]](#footnote-5) در مورد بزنطی تعبیر صبی آورده است. بزنطی بچه نبوده و زمان وقف بین سی چهل ساله بوده است ولی سنش نسبت به بزرگان طایفه مثل صفوان که بالای پنجاه سال داشته‌اند ده پانزده سال کمتر بوده است و از این رو بچه تعبیر کرده است.

**حسن بن زیاد**

روایت تا این‌جا موثقه است. عن الحسن بن زیاد عن أبی عبد الله علیه السلام. دو نفر به نام حسن بن زیاد داریم. یکی حسن بن زیاد عطار طائی ضبّی که مال بنی ضبّه یا طیء است و در کتب رجالی مختلف گفته‌اند. حسن بن زیاد عطار توثیق صریح دارد و بحثی درباره او نیست. دیگری حسن بن زیاد صیقل است که توثیق صریح ندارد. به احتمال زیاد این حسن بن زیاد حسن بن زیاد صیقل باشد و روایتی مشابه همین روایت در کافی در بحث‌های مربوط به طلاق و محلل از او وارد شده است: احمد بن محمد بن ابی نصر عن عبد الکریم عن الحسن الصیقل عن ابی عبد الله علیه السلام.[[6]](#footnote-6) اتفاقاً با بحث ما مرتبط است و این است که نباید عقد محلّل عقد متعه باشد. روایت‌هایی که دیروز اشاره می‌کردم دقیقاً در بحث‌های قبل و بعد این آیه است. تعبیر حسن الصیقل دارد. جایی در تفسیر عیاشی با عنوان حسن بن زیاد خالی است.[[7]](#footnote-7) در تهذیب تعبیر حسن الصیقل آمده است.[[8]](#footnote-8) در اصول ستة عشر حسن بن زیاد

الصیقل است.[[9]](#footnote-9)

یا عبد الکریم بن عمرو که این‌جا حسن بن زیاد را مطلق گذاشته به اعتماد شهرت مطلق گذاشته است و به قرینه این‌که در تفسیر عیاشی مطلق گذاشته شده است و مراد حسن الصیقل است پیداست که اطلاق حسن بن زیاد منصرف به حسن بن زیاد الصیقل بوده است، یا به قرینه روایت‌های قبلی حسن بن زیاد مطلق گذاشته شده است. با توجه به نزدیکی مضمونی این روایت و روایت حسن بن زیاد الصیقل به نظر می‌رسد که این‌ها باید در کنار هم باشند.

روایت دیگری هم این‌جا هست که باید این مجموعه در یک جا باشند و باز هم با همین سند است. احمد بن محمد بن ابی نصر عن عبد الکریم عن الحسن بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن طلاق السنة[[10]](#footnote-10) طلاق سنت چه طوری است و چند طلاق است و سه طلاق باید به چه شکل باشد و بحث‌هایش مشابه همین بحث است. این سه روایت علی القاعده باید در محل‌های نزدیک به هم واقع باشند و به قرینه نقل بعضی جاها که تصریح به حسن صیقل شده است باید مراد از این حسن بن زیاد الصیقل باشد.

چه اثبات شود که مراد از حسن بن زیاد، حسن بن زیاد صیقل است و چه حسن بن زیاد صیقل نباشد، این بحث هست که چگونه می‌توان روایت را اثبات کرد در حالی که وثاقت حسن بن زیاد صیقل در کتب رجالی نقل نشده است. البته روی مبنای اکثار روایت اجلا کار راحت است، چون بزرگان زیادی مکرر از حسن بن زیاد الصیقل یا حسن الصیقل روایت کرده‌اند، به خصوص عبد الله بن مسکان که از اصحاب اجماع است خیلی روایت دارد. اگر این مبنا را نپذیریم مقداری روایت مشکل می‌شود.

**بررسی متن روایت**

عن أبی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی للرجل أن یطلق امرأته ثم یراجعها ولیس له فیها حاجة ثم یطلقها فهذا الضرر الذی نهی الله تعالی عنه إلا أن یطلق ثم یراجع وهو ینوی الامساک.

ابتدا بحث فقه الحدیثی کنیم که إلا أن یطلق یعنی چه؟ حاج آقا می‌فرمودند مفاد استثنای منقطع در قرآن مفاد فقط است و از آن حصر استفاده می‌شود. استثنای منقطع به یک استثنای متصل با مستثنی منه محذوف بازگشت می‌کند. ﴿لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ﴾[[11]](#footnote-11) در واقع به

این برمی‌گردد لا یجوز لکم أکل اموال هم دیگر الا ان تکون تجارة و جمله مذکور مقدمه برای مستثنی منه عامی است که این‌جا وجود داشته است. مثال معروف در استثنای منقطع هم از این باب است که می‌گوید ما جاء القوم الا حماراً. ما جاء القوم مقدمه در مورد مستثنی منه عام است یعنی ما جاء القوم و ما جائنی احدٌ ممن یدبّ علی الارض الا حماراً هیچ جنبنده‌ای پیش ما نیامد مگر یک الاغ که خدمت ما رسید یعنی یک لگد هم به ما زد. استثنای منقطع به استثنای متصلی بازگشت می‌کند که مستثنی منه آن از جمله مذکور در کلام به نحو تعمیمی استفاده می‌شود و مفادش مفاد فقط است. این تکه‌اش مهم است که ایشان استظهار می‌کند و همین جور هم هست و اگر به موارد استعمال مراجعه کنید دقیقاً معنای فقط دارد. الا ان یطلق ثم یراجع و هو الامساک یعنی تنها راه مجاز برای طلاق این است که کسی که می‌خواهد طلاق بدهد و مراجعه کند قصد امساک داشته باشد، اما اگر قصد اضرار داشته باشد جایز نیست.

یک بحث این است که کلمه لا ینبغی ظهور در حرمت دارد. حاج آقا در بعضی از بحث‌ها اشاره می‌کنند که ظاهر لا ینبغی حرمت است و من هم در حاشیه بحث‌های نکاح حاج آقا شواهدی را که دلالت می‌کند لا ینبغی ظهور در حرمت دارد و روایاتی را که از آن‌ها این معنا استفاده می‌شود آورده‌ام. آن مقداری که از صدر استفاده می‌شود این است که جایز نیست شخص به نیت این‌که آزار دهد مراجعه کند و تکلیفاً مراجعه کردن به قصد اضرار و آزار دادن زن جایز نیست. یک بحث این‌جا هست که آیا حتماً باید به قصد امساک باشد؟ ممکن است به قصد آزار نباشد و زن هم اذیت نمی‌شود و تصمیم دیگری دارند و می‌گویند در فامیل ما بد است که هنوز هیچ چیز نشده طلاق گرفته شود، هر دو توافق می‌کنند که مراجعه کنند و بعد از یک سال دوباره طلاق دهند. در این صورت که نیت امساک نیست و نمی‌خواهند با هم زندگی کنند یا فعلاً با هم زندگی می‌کنند، ممکن است بگوییم امساکٌ بمعروف صدق نمی‌کند و طبق آیه قرآن اگر امساک بمعروف نباشد باید تسریح باحسان باشد، بنابراین این‌جا اصلاً جایز نیست که آن شخص رجوع کند. اصلاً بالاتر از این مطلب، امساک بمعروف هم می‌کنند و می‌گوید مراجعه کن و فعلاً پنج شش ماه زندگی کنیم تا در فامیل خیلی حرف و حدیث در نیاید یا تا وقتی که پدرم زنده است بیا طلاق نگیریم.[[12]](#footnote-12)

آیا صورت‌هایی که تصمیم به امساک ندارند و قرار دارند یکی دو روز زندگی کنند و دعوایشان هم سر جای خودش است، ظنّا ان یقیما حدود هم نیست - از آیه استظهار می کردیم که جاهایی که مظنه اقامه حدود الله ندارند جایز نیست مراجعه کنند - شرط جواز طلاق ینوی الامساک است؟ مراد از این ینوی الامساک، امساک کوتاه مدت نیست زیرا کسی که قصد اضرار دارد نیز نیت امساک کوتاه مدت را دارد.

به نظر می‌رسد که در فروض نادر ظهور ندارد و ظهور روشن این روایات این است که به قصد اضرار نباید کاری کند، اما جایی که توافقی می‌خواهند مدت کوتاهی امساک کنند خیلی روشن نیست که امر محرمی باشد.

در آیه شریفه ﴿وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فی‏ ذلِکَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً﴾ آیا صورت‌هایی که اراده اصلاح موقتی هست ولی اراده اصلاح دائمی نیست را شامل نمی‌شود؟ به نظرم اگر از اول هیچ نخواهند اصلاح کنند و تصمیم داشته باشند که روز از نو و دعوا را شروع کنند و اراده اصلاح فی الجمله هم نداشته باشد رجوعش تکلیفاً محرم است، اما اگر اراده اصلاح موقت دارند و می‌گویند یک سال با هم صلح می‌کنیم و دعوایمان باشد برای بعد، این طور نیست.

من افرادی را دیده‌ام که می‌گویند تا وقتی که پسرمان ازدواج نکرده است با هم کنار می‌آییم ولی به محض این که ازدواج کرد طلاق می‌دهم. موردی بود که شوهر و زن دعوا داشتند و می‌گفت حواست جمع باشد من الآن حرف نمی‌زنم و طلاقش نمی‌دهم چون کسی سراغ این دختر نمی‌آید و ازدواجش مشکل پیدا می‌کند و به محض این‌که این دختر را شوهر دادم تو را طلاق می‌دهم. آیا از آیه ان ارادوا اصلاحاً استفاده می‌شود که در این صورت رجوع محرّم باشد؟ به نظرم مشکل است. قدر مسلم ان ارادوا اصلاحاً جایی است که هیچ قصد اصلاح ندارند نه موقتاً و نه دائماً.[[13]](#footnote-13)

آیه اصلاح موقت را هم می‌گیرد یا اگر نگوییم می‌گیرد اقلاً ظهور در نگرفتن ندارد. اصل اولی جواز است. اگر نگوییم که آیه ظهور در مطلق الاصلاح دارد حداقل اصلاح بعد از عقد را می‌گیرد که بعد از عقد مدتی می‌خواهند صلح کنند و اگر بلافاصله بعد از عقد قرار است دعوا شروع شود، نه.[[14]](#footnote-14)

فرض این است که اجمال دارد. بحث ما این است که یا اصلاح در این آیه اصلاح موقتی است یا حداقل اجمال دارد و ظهور در اصلاح دائمی ندارد. وقتی ظهور ندارد اصل برائت جاری است. می‌گوییم یا اصلاح اعم از موقت و دائم را شامل می‌شود یا حداقل ظهور در شرطیت اصلاح دائم برای جواز تکلیفی رجوع ندارد.[[15]](#footnote-15)

اگر طرف می‌خواهد اذیت کند، صدر روایت صریحاً آن را نفی می‌کند چون هیچ گونه حاجتی ندارد و لیس له فیها حاجة. اما صورتی مثل این‌که می‌خواهد دخترش مشکل‌دار نشود گرچه نسبت به مادر این دختر هیچ علاقه و احتیاجی هم ندارد، نوعی حاجت عرضی است و به نظرم این‌ها را شامل می‌شود و اصلاً صدرش هم شامل می‌شود.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. سوره بقره، آيه 231. ﴿وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ﴾ [↑](#footnote-ref-1)
2. پاسخ سؤال: اگر چند استظهار باشد نمیشود گفت کدام یک از اینها مستند به ظهورات کلام است. زمانی که معاصران ائمه علیهم السلام مختلف استظهار کردهاند مطلب شما درست است ولی اگر افرادی که متأخر هستند مختلف معنا میکنند این طور نیست. آن چه مهم است ظهور کلام در زمان صدور است و اگر ببینیم در همان زمان مختلف معنا میکنند معنایش این است که ظهور نداشته است. اینکه ما گاهی حرفهایی میزنیم و میگردیم دنبال یک نفر قدیمی که مشابهش را گیر بیاوریم، یک علتش این است که طوری نباشد که حرفی بزنیم که هیچ کسی نگفته باشد، یعنی ظهور زمان صدور نصّ هم همین بوده است. اگر ظهور زمان نصّ جور دیگری باشد اینکه ظهوری که میفهمیم مخالف همه بالاتفاق باشد خیلی مستبعد است. [↑](#footnote-ref-2)
3. جامع احادیث الشیعه، سید حسین بروجردی، ج27، ص185. فقيه ٣٢٣ ج ٣ - وروى البزنطي عن عبد الكريم بن عمرو عن الحسن بن زياد عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا ينبغي للرجل أن يطلق امرأته ثم يراجعها وليس له فيها حاجة ثم يطلقها فهذا الضرر الذي نهى الله تعالى عنه إلا أن يطلق ثم يراجع وهو ينوى الامساك. [↑](#footnote-ref-3)
4. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج4، ص431. و ما كان فيه عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ فقد رويته عن أبي؛ و محمّد بن الحسن- رضي اللّه عنهما- عن سعد بن‏ عبد اللّه‏؛ و الحميريّ‏ جميعا عن أحمد بن محمّد ابن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ. و رويته عن أبي؛ و محمّد بن عليّ ماجيلويه- رضي اللّه عنهما- عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ‏. [↑](#footnote-ref-4)
5. الغیبة، شیخ طوسی، ص62. ثم قال و قال علي بقباقة سألت صفوان بن يحيى و ابن جندب و جماعة من مشيختهم و كان الذي بينه و بينهم عظيم بأي شي‏ء قطعتم على هذا الرجل أ لشي‏ء بان لكم فأقبل قولكم قالوا كلهم لا و الله إلا أنه قال فصدقناه و أحالوا جميعا على البزنطي فقلت سوءة لكم و أنتم مشيخة الشيعة أ ترسلونني إلى ذلك الصبي‏ الكذاب‏ فأقبل منه و أدعكم أنتم. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص425. ح2: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ طَلَاقاً لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ وَ تَزَوَّجَهَا رَجُلٌ مُتْعَةً أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَنْكِحَهَا قَالَ لَا حَتَّى تَدْخُلَ فِي مِثْلِ مَا خَرَجَتْ مِنْهُ. [↑](#footnote-ref-6)
7. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج1، ص118. ح371: عن الحسن بن زياد قال سألته عن رجل طلق امرأته فتزوجت بالمتعة أ تحل لزوجها الأول قال: لا- لا تحل له حتى تدخل في مثل الذي خرجت من عنده، و ذلك قوله: «فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ- حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ- فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا- إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ» و المتعة ليس فيها طلاق. [↑](#footnote-ref-7)
8. استبصار، شیخ طوسی، ج8، ص34. ر103، ح22: عَنْهُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ طَلَاقاً لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَتَزَوَّجَهَا رَجُلٌ مُتْعَةً أَ تَحِلُّ لِلْأَوَّلِ قَالَ لَا لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ- فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها وَ الْمُتْعَةُ لَيْسَ فِيهَا طَلَاقٌ. [↑](#footnote-ref-8)
9. الأصول الستة عشر، ص165. و عنه عن ابى مسكان عن الحسين (الحسن خ د) بن زياد الصيقل‏ عن ابى عبد اللّه قال‏: قلت له امرئة طلقها رجل ثلثا فتزوجت زوجا بالمتعة اترجع الى زوجها الاول قال لا حتى تدخل فى مثل ما خرجت منه فان اللّه يقول‏ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ (فَإِنْ طَلَّقَها) فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا و المتعة ليس فيها طلاق. [↑](#footnote-ref-9)
10. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص67. ح5: أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ‏ عَنْ‏ طَلَاقِ‏ السُّنَّةِ كَيْفَ يُطَلِّقُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَقَالَ يُطَلِّقُهَا فِي طُهْرٍ قَبْلَ عِدَّتِهَا مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشُهُودٍ فَإِنْ طَلَّقَهَا وَاحِدَةً ثُمَّ تَرَكَهَا حَتَّى يَخْلُوَ أَجَلُهَا فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ وَ هُوَ خَاطِبٌ مِنَ الْخُطَّابِ وَ إِنْ رَاجَعَهَا فَهِيَ عِنْدَهُ عَلَى تَطْلِيقَةٍ مَاضِيَةٍ وَ بَقِيَ تَطْلِيقَتَانِ فَإِنْ طَلَّقَهَا الثَّانِيَةَ وَ تَرَكَهَا حَتَّى يَخْلُوَ أَجَلُهَا فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ وَ إِنْ هُوَ أَشْهَدَ عَلَى رَجْعَتِهَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُوَ أَجَلُهَا فَهِيَ عِنْدَهُ عَلَى تَطْلِيقَتَيْنِ مَاضِيَتَيْنِ وَ بَقِيَتْ وَاحِدَةٌ فَإِنْ طَلَّقَهَا الثَّالِثَةَ فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ وَ لَا تَحِلُّ لَهُ‏ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ‏ وَ هِيَ تَرِثُ وَ تُورَثُ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعَةٌ مِنَ التَّطْلِيقَتَيْنِ الْأَوَّلَتَيْنِ. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره نساء، آيه 29. ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحيماً﴾ [↑](#footnote-ref-11)
12. یکی از همسایههای حاج آقا با هم اختلاف داشتند و برای صلح پیش حاج آقا آمده بودند. پدر خانم خیلی شخص وزینی بود و با آنها صحبت کرده بود که زندگیشان را از سر بگیرند. در همان جلسه پیدا بود که اینها دعوا دارند و مشکلشان حل نشده است و داماد به احترام این پدر خانم قبول کرده که با هم بیایند زندگی کنند. به محض اینکه پدر خانم مرحوم شد زندگی اینها تمام شد. بچه داشتند و سنشان هم بزرگ بود ولی با هم دعوا داشتند. [↑](#footnote-ref-12)
13. پاسخ سؤال: اصلاح یعنی اراده دارند که دعوا نکنند و با هم تنازع نداشته باشند. اصلاح به این معنا است که اراده اضرار نداشته باشند. اگر ارادوا اصلاحاً یعنی اراده اضرار نداشته باشند و اراده عدم اضرار داشته باشند، واضح است که اشکال ندارد. بحث در جایی است که الآن اراده اصلاح دارند و آتش بس موقت اعلام کردهاند ولو بعداً ممکن است دعوا کنند، آیا در این صورت هم اگر مرد رجوع کند محرّم انجام داده است؟ میگوییم نه این صورت استفاده نمیشود که محرّم انجام داده است. [↑](#footnote-ref-13)
14. پاسخ سؤال: چون برائت است، نمیدانیم که آیا این مراجعه کردن جایز است یا نیست، اصل جواز آن است. [↑](#footnote-ref-14)
15. پاسخ سؤال: نه این واژه آن قدر بار معانیای که شما مایل هستید را ندارد. [↑](#footnote-ref-15)